

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

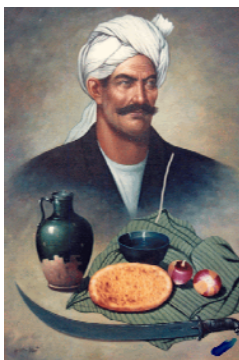
نویسنده: محمد شریف منصور
۲۸ مارچ ۲۰۲۴



محمد شریف منصور

امیر یعقوب صفار (رویگر)

(۲)



خوراک یعقوب در اوج قدرت

یعقوب پس از ترک پیشه رویگری، به عیاری رو آورد و عیاری خلاف رویگری با روحیه یعقوب سازگار بود. یعقوب مانند اکثر عیاران به دزدی و راهزنی می پرداخت اما تنها هنگام نیاز دزدی می کرد و جانب انصاف را نگه می داشت.^۱ حالا باید ببینیم که عیاران چه کسانی بودند و روش زندگی آن ها چگونه بود؛ عیاران مردانی دلاور، بی باک و بخشنده بودند که برای تأمین هزینه های زندگی خود به کارهای خطرناک و غیر قانونی مانند دزدی و راهزنی مبادرت می کردند.

^۱ -منتخب جوامع الحکایات، سدید الدین محمد عوفی، به کوشش محمد تقی بهار، ص ۲۸۳

معمولا مردان آراسته با همه ویژگی های مردانگی به عیاری رو می آوردند به همین خاطر عیار مترادف و هم معنای جوانمرد بود. از دید دانشمندان قدیم جوانمرد محسوب شدن مستلزم داشتن این سه ویژگی بود: نخست آن که مرد به حرفی که می زد عمل کند، دوم این که گفتار و کردار وی با راستی توأم باشد و سوم آن که شکیباً باشد. آورده اند که روزی در قهستان، گروهی از عیاران پیش هم نشسته بودند، مردی پیش آن ها آمد و سلام کرد و گفت:

«من فرستاده عیاران شهر نزدیک شما هستم. آن ها به شما سلام رساندند و گفتند که سه مسأله است که اگر پاسخ دهید ما راضی شویم به کهری شما و اگر جواب ندهید شما اعتراف کنید به مهتری^۲ ما.» عیاران گفتند: «بگو.» فرستاده گفت: «جوانمردی چیست و میان جوانمردی و ناجوانمردی چه فرقی وجود دارد و اگر جوانمردی بر ره گزری نشسته باشد و مردی از کنار وی بگذرد و ساعتی بعد مردی که مسلح به شمشیر است و قصد کشتن مرد نخست را دارد پیش این جوان بیاید و از او بپرسد که فلان کس را دیدی؟ آیا از اینجا گذشت؟ این جوان باید چه پاسخی بدهد؟ که اگر بگوید از اینجا گذشت این کار سخن چینی است و اگر بگوید که از این جا نگذشته است دروغ گفته باشد و هر دو کار ناپسند است و در آئین جوانمردی انجام هر کدام از این دو کار ناجوانمردی محسوب می شود.» عیاران کوهستان که پاسخی برای این سؤال ها به ذهن شان نمی رسید به سوی یک دیگر نگاه می کردند و چیزی نمی گفتند. سرانجام مردی به نام ابوالفضل همدانی گفت: «من به این پرسش ها پاسخ می دهم.» دیگران گفتند: «بگو تا ببینیم چه می گوئی.» ابوالفضل گفت: «اصل جوانمردی آن است که هر چه بگوئی بکنی و فرق میان جوانمردی و ناجوانمردی بردباریست، و جواب آن عیار که بر رهگذر نشسته بود، آنست که در حال یک قدم آن سو تر بنشیند و بگوید: «از زمانی که من اینجا نشسته ام کسی نگذشته است.»، تا راست گفته باشد.»

این سه مورد اصول اساسی آئین عیاری بود. در عیان حال در میان عیاران کسانی یافت می شدند که در جوانمردی سرآمد دیگران بودند و آن ها ویژگی های دیگری هم داشتند:

- ۱- شجاعت و مردانگی
- ۲- شکیبایی در هر کاری
- ۳- وفای به عهد
- ۴- پاکدلی و پاکدامنی
- ۵- زیان کس به سود خود نخواستن اما برای سود دوستان زیان خود روا داشتن
- ۶- زیون گیر نبودن
- ۷- دست درازی نکردن بر اسیران
- ۸- یاری رساندن به بیچارگان
- ۹- ستاندن حق مظلومان
- ۱۰- راست گفتن
- ۱۱- با انصاف بودن
- ۱۲- پاس داشتن حق نان و نمک
- ۱۳- بدی نکردن در حق آنکس که با وی نیکی کرده است.

^۲ - مهتر: بزرگ تر کهر: کوچک تر

پاسداشت حرمت ها به ویژه حرمت نان و نمک جزء اصول اساسی آئین عیاری بود و عیاران واقعی مانند سلیمان عیار حتی حرمت سلام علیک را هم نگه می داشتند؛ سلیمان عیار یکی از عیاران رادمنش بود و همین جوانمردی او باعث شهرتش شده بود. یکی از شب ها سلیمان و دار و دسته او قصد داشتند که از خانه یکی از صراف ها دزدی کنند اما موفق نشدند و می خواستند برگردند که چند تن از عیاران به او گفتند: «اجازه بده تا مدتی بر سر کوچه ها بمانیم شاید مقداری پول به دست بیاوریم.» سلیمان گفت: «به شرط آن که به کسی آسیبی نرسانید.» عیاران گفتند: «مگر ما جنایت کار هستیم که این کار را بکنیم؟» در این اثنا جوانی شیک پوش از کنار آن ها گذشت و به آن ها سلام کرد و چند نفر از عیاران هم به او سلام کردند. وقتی جوان از آنجا گذشت یکی از عیاران به دنبال او به راه افتاد. سلیمان از او پرسید: «چه اندیشه ای در سر داری؟» عیار گفت: «می خواهم ببینم اگر کیسه پولی یا انگشتری و یا چیز دیگری دارد که خودش به آن نیازی نداشته باشد آن را از او بگیرم.» سلیمان گفت: «چگونه می توانی این کار را بکنی؟ او به ما سلام کرد و ما پاسخ دادیم او اکنون ذمت و حرمتی بر گردن ما دارد. آف بر این کردار شما.» عیاران گفتند: «پس بگذاریم برود؟» سلیمان گفت: «او اکنون در پناه ماست و می ترسم کسی دیگر آسیبی به او برساند. سه نفر از شما با او بروید و او را به سرایش برسانید.» عیاران جوان را تا خانه اش رساندند و جوان در حق ایشان دعا کرد و چند درهم به آن ها ببخشید و آن ها هم آن سکه ها را به سلیمان دادند. سلیمان رنجیده خاطر گشت و گفت: «اف بر شما این حرکت از حرکت اول ناپسند تر بود. آیا شده که جوانمردی به خاطر رعایت عهد و پیمان دستمزد گرفته باشد؟ تا زمانی که سکه ها را به او باز نگردانید من از اینجا نخواهم رفت.» عیاران گفتند: «اینک بامداد شده است و اگر ما اینجا بمانیم رسوا می شویم.» سلیمان گفت: «به خاطر روشن شدن هوا رسوا شویم بهتر از آن است که پیمان شکنی ما را رسوا کند.» و افزود: «از وقتی که جوانمردی را اختیار کرده ام نه خیانت کرده ام و نه دروغ گفته ام.»^۴

عیاران وقتی نان و نمک فردی را می چشیدند خود را مدیون او می دانستند و به او حس وفاداری پیدا می کردند؛ در دوران سلطنت عمرو بن لیث روزی پسر عمو و سپهسالار او "ازهر پسر یحیی" که از عیاران نامی و سرداران نامدار دولت صفاریان بود از شکار برمی گشت. ازهر در راه به پیرزنی برخورد که سفره ای زیر بغل خود داشت؛ ازهر از پیرزن پرسید: «چه چیزی با خود داری؟» پیرزن گفت: «نکاتک و پَرَنَد.»^۵

ازهر اسب خود را بست و سفره را از پیرزن گرفت و غذا را خورد. سپس پیرزن را با خود به خانه برد و از او خواست که اگر درخواستی دارد مطرح کند. پیرزن گفت: «پسری دارم که در زندان است و او را به قتل متهم کرده اند و فردا قرار است او را اعدام کنند.» ازهر فهمید که پیرزن قصد داشته است که برای آخرین ملاقات با پسر خود به زندان برود و آن غذای مختصر را هم برای پسر خود پخته بود. ازهر دستور داد که برای پیرزن غذای خوبی تهیه کنند تا برای پسر خود ببرد و چون نان و نمک پیرزن را خورده بود خود را مکلف می دید که با نجات پسر پیرزن، حق نان و نمک او را به جای آورد. به همین خاطر از خانه خارج شد و به دیدار امیر عمرو بن لیث رفت. آن روز جزء روزهایی بود که امیر به شکایت های مردم رسیدگی می کرد. ازهر پیش امیر رفت و از او تقاضا کرد که به خاطر او

^۳ قابوس نامه، امیر کیکاوس بن قابوس، ص ۲۲۳-۲۲۱

^۴ خواد، حسین بن محمد راغب اصفهانی، مترجم محمد صالح قزوینی، ص ۲۳۰

^۵ نکاتک: روده پخته شده گوسفند. چون نکاتک غذای ساده و کم هزینه ای بود و یهودیان هم به صرفه جویی مشهور بودند این غذا را جهودانه هم می نامیدند. پَرَنَد: یک نوع سبزی صحرایی

پسر پیرزن را ببخشد. امیر پاسخ داد: «این کار به رضایت خانواده فرد کشته شده بستگی دارد.» و بعد اعضای خانواده مقتول را احضار کرد تا شاید بتواند رضایت آن ها را جلب کند. سرانجام آن ها حاضر شدند که در برابر دریافت دوازده هزار درم از شکایت خود صرف نظر کنند و قاتل را ببخشند. از هر به امیر عمرو گفت: «من غذای آن پیرزن را خورده ام.» امیر دستور داد که آن پول را از خزانه بردارند. بدین ترتیب آن جوان از مرگ رهایی یافت و امیر پس از آن که او را آزاد کرد به او خلعتی بخشید و از هر هم به او شغلی داد. آن جوان پیشرفت کرد و در دولت امیر به مقام مهمی رسید.^۶

امانت داری ویژگی دیگر عیاران بود. عیاران واقعی هیچ وقت در امانت خیانت نمی کردند؛ بامداد یکی از روزها مردی برای رفتن به حمام عمومی از خانه خارج شد و در راه یکی از دوستان خود را دید و از او پرسید: «می آئی تا با هم به حمام برویم؟» دوست او پاسخ داد: «من تا در حمام همراه تو می آیم ولی چون کار دارم نمی توانم به حمام بروم.» دوست آن مرد تا نزدیک حمام با او رفت و هنگامی که به دو راهی رسیدند بی آن که به دوست خود چیزی بگوید مسیر خود را عوض کرد و به راه دیگر رفت اما آن مرد متوجه رفتن او نشد. عیاری که به دنبال شکار می گشت پشت سر آن مرد به سمت حمام می رفت. هنگامی که مرد به در حمام رسید تصمیم گرفت که کیسه پول خود را که حاوی صد دینار بود به دوست خود بدهد و چون عیار هم پشت سر او می آمد و هوا هنوز تاریک بود و مرد قدرت تشخیص نداشت عیار را با دوست خود اشتباه گرفت و کیسه پول خود را به عیار داد و به او گفت: «ای برادر این امانت را بگیر و هر وقت که من از حمام بیرون آمدم آن را به من بازگردان.» عیار کیسه را از او گرفت و همانجا نشست. مرد حمام کرد و بعد لباس های خود را پوشید و از حمام خارج شد. هنوز چند گامی بیشتر از حمام دور نشده بود که عیار او را صدا کرد و گفت: «ای جوانمرد کیسه خود را بگیر و برو که من امروز به خاطر امانت تو از کارم بازماندم.» مرد پرسید: «این امانت چیست و تو کی هستی؟ عیار گفت: «من مردی عیارم و تو این کیسه پول را به من امانت دادی تا زمانی که از حمام بیرون بیائی.» مرد گفت: «اگر عیاری چرا کیسه پول مرا نبردی؟» عیار گفت: «اگر این کیسه را می دزدیدم حتی اگر درون آن هزار سکه هم بود آن را می بردم و یک پول سیاه هم پس نمی دادم اما تو آن را به عنوان امانت به من سپردی و از جوانمردی به دور است که من در امانت خیانت کنم.»^۷

مواردی که دیدیم جزء ویژگی های خوب عیاران بود و در آن ها ویژگی های بد هم دیده می شد. بسیاری از عیاران از انجام هیچ کار خلافی روگردان نبودند و دزدی، قمار بازی، میگساری، روابط نامشروع، کتک کاری و حتی آدمکشی جزء کارهای معمول آن ها بود. شمار زیادی از عیاران مرتکب قتل و یا حتی قتل های زنجیره ای می شدند چنان که تنها عثمان خیاط بیشتر از صد نفر را کشته بود.^۸ به همین خاطر، سرانجام اکثر عیاران بز هکار به زندان و یا اعدام ختم می شد و عیاران با در نظر داشت این موضوع، از قبل خودشان را برای هر پیشامدی آماده می کردند.

سلیمان بن طراد که یکی از عیاران نام دار بود برای آن که خودش را برای تحمل سختی های زندان آماده کند هرگز در دهلیز خانه خود نمی نشست و از هیچ پنجره ای به بیرون نمی نگریست و به دوستان و یاران خود هم توصیه می کرد

^۶ تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرا بهار، ص ۲۶۴

^۷ قابوس نامه، امیر کیکاوس بن قابوس، ص ۹۱-۹۲

^۸ -عیاری و شاطری در سندی بسیار کهن(نثر الدر)، محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۰

که مانند او باشند و می گفت: «اگر عادت کنید به نگاه کردن در آب و گردش در نزهتگاه ها هنگامی که به زندان بیفتید نمی توانید از هیچ ستمی پیشگیری کنید.»^۹

ادامه دارد

^۹ - عیاری و شاطری در سندی بسیار کهن، محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۱۱